سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 1

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

اغلب شما آگاه هستيد و روش بنده را در سنوات عديده و در اين شهر در مجالس متعدده ديده‌ايد.

ما در اول منبر متوسل به ذيل ولاي اعلي حضرت بقيه‌الله ارواحنا فداه ميشويم و بواسطه اين توسل، هم خودم را و هم شنوندگان خودم را از لغزشهاي اصولي و اساسي ديني در پناه امام زمان7، خدا نگهداري ميکند.

مسجد جاي خطرناکي است، کاباره اين خطر را ندارد، سينما اين خطر را ندارد. مسجد خيلي خطرناك است، خيلي، بخصوص براي من. شيطان دم در اين مسجد ايستاده است، او به کاباره و قمارخانه و شرابخانه کاري ندارد. داخل آن چاه ويل افتاده‌اند و هلاك هم شده‌اند، بيکار نيست که برود وقتش را صرف آن‌ها کند.

او دم در مسجد مي‌آيد، پيرمردها، جوان‌ها، بچه، بزرگ را اغوا ميکند که آن‌ها از ارتباط با خدا و لقاءالله محروم کند.

با بنده بيشتر از همه کار دارد، توي گوش من مي‌آيد و وِرد و ذکر ميخواند و راهنمائي ميکند که آقا شيخ! آمدي مسجد حاج سيد عزيز الله، روز اول است، قشنگ حرف بزني، بخنداني، بگرياني، بجنباني که فردا هرکس آمد، دو تا را هم همراه خودش بياورد. مبادا دو تا روايت بگوئي که مردم خسته شوند، مبادا از خدا بترساني که جوانان نيايند. مبادا صحبت کم‌فروشي و ربا را بکني تا فردا پيرمردهاي بازار نيايند. اين حرف‌ها را نزن.

در قرآن خداوند از زبان شيطان ميفرمايد: (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ الْمُسْتَقيمَ) [1] ، سر راه راست مي‌آيم و مينشينم.

راه راست كجاست؟ (وَ أَنَّ هذا صِراطي مُسْتَقيما) [2] ، همين مسجد را خداست، راه راست مسجد است. قمارخانهها، شرابخانهها، سرپل تجريش، كنار دريا، چهار راه لالهزار و اسلامبول، آنجاها صراط مستقيم الهيت نيست، آنجا جهنم است، آنجا هاويه است، آنجا «درك اسفل من النار» است، شيطان آنجا ميرود چه كند؟ رفتهاند، عدهاي آنجا رفتهاند، شيطان به اينجا ميآيد، جاييكه شما با خدا پيوند ميگيريد، جائيكه با خدا ارتباط ميگيريد، جائيكه شستشوي گناهانتان و معاصيتان ميشود، جائيكه قلبتان را نوراني و روحتان را رباني و جسمتان را صَمَداني ميكند، آنجا ميآيد، دم مسجد میآيد.

بعد هم با من خيلي كار دارد. زيرا:

به سخن زنده شود نام همه　　　به سخن پخته شود خام همه

نيست در كان گهري بهتر از اين　　يا در امكان هنري برتر از اين

هنري از گفتار و سخن بالاتر نيست.

انما هذه القلوب حديد　　　و رقيق الالفاظ مغناطيس

دلها مثل آهن، گفتار مثل آهنربا دل را مي كِشد، مخصوصا اگر ناطق و گوينده زبر دست باشد، مخصوصا كه اگر شرايط خطابه در او جمع باشد، با يك سخنراني، يك مملكتي را زير و رو ميكند، با يك سخنراني يك آتشي را خاموش ميكند، با يك سخنراني يك مملكت را به آتش ميكشد. سخن خيلي موًثر است، سخن نافذ در دلها است.

آنوقت من خاك به سر هم سخنگوي اين مجمع مقدس و نوراني شدهام، شيطان ميآيد الحاء ميكند، ايحاء ميكند، الهام ميكند، در مغز من، آهسته آهسته از راه صحيح ميياندازد، نميگويد آشيخ! اينها را گمراه كن، هرگز اين حرف را نميزند! ميگويد اينها را به راه بياور، كاري كن فردا هم بيايند، كاري كن كه پيرمردها چرت پاي منبرت نزنند، كاري كن كه جوانها فردا عاشقانه بيايند، دو تا قصه بگو، از اوضاع جاريه بگو، يك چند تا حمله به در و ديوار بكن، هفت، هشت ده تا دكتر و پروفسور و آمريكا بياور و قالب بيانداز!

براي جوانها قالب انداختن دكترهاي اروپا خيلي موًثر است، از راه گوش به مغزشان وارد كن، از اين شِر و ورها در مغز بنده مياندازد و بنده را خراب ميكند.

من كه خراب شدم شما هم خراب میشويد، معطل نشويد!

عقل اول راند بر عقل دوم   ماهي از سرگنده گردد ني زدم

من كه خراب شدم شما هم خراب ميشويد. «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَه» [3] .

روي اين اصل، بنده ضعيف هستم و شما ضعيفه هستيد. تاء مبالغه هم داريد، ضعف شما از من بيشتر است، زيرا من با او خيلي درگير شده‌ام، خيلي كشتي گرفته‌ام، شما هنوز كشتي نگرفته‌ايد.

چون چنين است، بنده ناچارم براي حفظ ايمان خودم و ايمان مستمعين خودم، به پناه آن كسي بروم كه از سايه او شيطان بگريزد، جرات نكند در شعاعي كه مورد توجه اوست نزديك بشود. و او كيست؟ او كهف حصين، حصار محكم رب‌العالمين، ولي‌الله في السماوات و الارضيين است. او كه هم دست خدا است و هم چشم خدا است و هم گوش خدا است و هم زبان خدا است، هم «نفس الله القائمه بالسنن» است، همه كاره خدا است، مَجلي خدا، مجراي فيض خدا است، همه چيز ظهور حق متعال در اين عالم، اوست، ناچار بايد به پناه او بروم.

اگر دو سه نفر بچه‌اي را كتك بزنند، اين بچه عاجز است، چكار ميكند؟ به پناه يك پهلوان قلدري ميرود كه با يك حركت اين‌طوري همه را دور كند.

من هم همان‌طوری به پناه يك بزرگي ميروم كه با يك تلنگر به قول درويشها، شيطان كه سهل است، پدر جد شيطان را به دور بياندازد.

به پناه او ميروم.

مستمع خودم را هم به پناه او ميبرم. اين رسم ما است، در 20 تا 30 سالي كه، 22 تا 23 سال است كه تهران هستم ديده‌ايد. حالا هم همان‌طوری است، حواس‌هاي‌تان را جمع كنيد.

ما در اول هر منبر بايد به پناه حضرت بقيه الله روحي فداه برويم و جلب توجهات خاصه آن بزرگوار را به انجمن خودمان، به مجمع خودمان بنمائيم.

ولي بنده دلّال حضرت هستم و جنس خوب براي او ميخرم، جنس بُنجل، وا زده، ته دكان مانده را نميخرم، ملتفت باشيد. من براي حضرت صلوات‌هاي شاهانه، مردانه، عاشقانه، شائقانه، جوانانه را ميطلبم.

صلوات

خيلي خوب، اين نمونه بود، بد نبود. وقتي‌كه به نام مقدس آن حضرت حركت كرديد، پيرها بايد جوان شوند، جوان‌ها بايد جانانه، آن‌طوري‌كه اگر الان خود حضرت بيايند، چطور، جان فشاني و

فداكاري مي‌كنيد، چطور شعارهاي جانانه و عاشقانه ميدهيد، خاصه كه روز جمعه هم هست و متعلق به حضرت هم هست، روزي است كه انتظار ظهور حضرت را در امروز داريم. خدايا به اسم اعظمت در قرآن، هر كسی‌كه شائق امام زمان7 است، به زودي دستش را به دامن او و چشمش را به جمال او برسان.

وقتي‌كه به نام نامي و لقب مخصوص گرامي او حركت كرديم، همه رو به قبله ميايستيم، به پيروي ثامن‌الائمه7، همان‌طوري‌كه امام رضا7 52 سال قبل از ولادت اين امام، وقتي اسم اين امام را ميشنيدند، امام رضا7 اين روش را عمل مي‌كردند، شما رعيتها و شيعههاي او در دوران حيات و دوران سلطنت معنوي اين حضرت، بايد پيروي از امام رضا7 كنيد.

آن حضرت حركت ميكردند، ميايستادند، دست بالاي سرشان ميگذاشتند، شما هم بايد حركت كنيد و رو به قبله بايستد، دست بالاي سر بنهيد و سه تا از آن صلوات‌هایی كه اين نمونه اش بود بفرستيد، بعدهم پولش را نقد به شما ميدهم، بنده نسيه برای حضرت چيزي نميخرم، يعني سه تا از آن دعاهاي جانانه از روي سوز دل ميگوئيم و آمين ميگوئيم، اجابتش هم با خداوند رب‌العالمين.

مهيا باشيد، اين وظيفه همه روزه من و شما خواهد بود، دست روي سر، كه اين هم نشانه تذلل 13:17 به حضرت است و نشانه جلب عنايت آن حضرت است، رو به قبله، چون قبله واقعي ما امام زمان7 است، بدن ما رو به قبله ظاهري باشد، روح ما رو به قبله واقعي باشد، بين ظاهر و باطن تطبيق بدهيم، آن وقتي‌كه بلند شديد سه تا از آن صلوات‌ها بفرستيد و بعد بنشينيد.

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

اول پول اين جنس را بدهم و بعد وارد مبحث بشويم.

خدايا به حرمت همين بزرگواري‌كه مورد انتظار و اميدواري همه انبياء و مرسلين و اولياء صالحين و همه بزرگواران دين بوده و هست، به حرمت اين بزرگوار، اين‌هايي‌كه به اسم حضرت اين‌طور عاشقانه صلوات فرستادند و عرض اخلاص كردند، در دنيا و آخرت، خودشان، اولادشان، فاميلشان را از هر خطايي، از هر خطری، از هر صدمه‌اي، از هر بلايي، از هر شري، ظاهري و باطني، حفظ بفرما.

خدايا دست آن‌ها را به دامان ولي عصر امام زمان7 به زودي متصل بفرما.

به حق حضرت بقيه الله7، از صلب اين‌ها هر چه بيرون مي‌آيد، شيعه اثني عشريه متدين صالح العمل بوجود بياور.

فقهاء يك مطلبي دارند و ميگويند «به تناسب حكم موضوع»، ما هم به تناسب حكم موضوع بايد شروع به حرف كنيم. اين‌جا مسجد است و خانه خدا است. ماه هم ماه خدا است مثل اين‌كه قطعي است امروز اول ماه است. مصري‌ها ديروز را اول ماه گرفته‌اند، عرب‌ها استهلال مي‌كنند، جهت استهلال كردن آن‌ها دو چيز است:

يكي اين‌كه آن جزيره العرب بيابان بري كه آن‌ها دارند و هواي صاف و چشمهاي تيز عرب‌ها، ماه را ميبينند. ولي در مناطق ما از نظر جغرافياي طبيعي، منطقه‌هايی پر ابر، پر بخار و كدر، ماه كمتر ديده ميشود، چشمها ضعيف است، روغن نباتي چشم قوي نميگذارد، كثافت كاريهاي ديگر چشمها را از بچگي مبتلا به عينك كرده است، چشمهايمان ضعيف است و هواهايمان هم غبار آلود است، ماه را نميبينيم.

دوم: هم آن علاقه‌اي كه عرب‌ها به دين دارند، ما نداريم. تعارف هم ندارد، هيچ تعارف هم ندارد، به دماغ شما هم بر نخورد. من خودم هم عجم هستم. علاقه‌اي را كه عرب به ظاهر دين دارد، ما عجم‌ها نداريم.

اين‌ها مقيد هستند كه نوع ماهها را استهلال كنند، ماه را ببينند، اما ما خير. ما فقط در سال يك شب علاقمند هستيم كه استهلال كنيم و ان هم شب عيد فطر است، شب آخر ماه رمضان، كه اگر زور ما برسد، يك شب هم جلوتر ميائدازيم، ماه را از زمين هرجا باشد پيدا ميكنيم. ديشب هيچ كدام از شما، از ملا و غير ملا، معطل نشويد، آيا رفتيد پشت بام استهلال كنيد؟ نخير. نه علمايتان نه عوامتان، عوام كه تابع علما هستند.

چرا؟ براي اين‌كه الزامي و ضرورتي نه از ناحيه بطن و نه از ناحيه ديگري نداشتيد، اما شب آخر ماه رمضان و عيد فطر، يوم‌الشك را به هر قيمت كه باشد يوم‌العيدش خواهيد كرد. ميرويد استهلال ميكنيد، ولي آن‌ها استهلال كردند، ديروز را روز اول ماه دانستند، در نظر بنده مسلم است كه امروز ماه رمضان است، حالا بعد خواهيد فهميد.

ماه، ماه خدا است، روز هنگام، هنگام خدا است، مكان، مكان خدا است، بيت‌الله است، مسحد خانه خدا است، خدا، خانه جسمي ندارد، هرجا كه توجه شديد به آن محل شد، همان‌جا خانه خدا است. خانه خانه خدا است، مكان، مكان خدا است، زمان، زمان خدا است، شما هم بندگان خدا، به عنوان

بندگي خدا در اين‌جا جمع شده‌ايد، نظر ديگر و غرض و مرض ديگري نداشته‌ايد، غرض شما اين بوده كه بيائيد نماز جماعتی بخوانيد، درك فضيلت جماعت كنيد، آن هم در اول وقت، آن هم در مسجد جامع شهر و درك ثواب كنيد. براي اين آمده‌ايد، شما بندگان خدا به منظور بندگي خدا در خانه خدا، در ماه خدا جمع شده‌ايد، آن‌وقت تناسب براي من اقتضاي چه ميكند؟ اقتضاي اين را ميكند از خدا صحبت كنم.

بزرگ بنده خدا علي مرتضي7 فرمود: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُه» [4] ، اول دين، معرفت و شناسائي خدا است.

اول حرفي كه انبياء زده‌اند، در اولين قدميكه برداشته‌اند از آدم7 و نوح7 و شيث7 و ابراهيم7 و موسي7 و عيسي7 و ادريس7 و بيا تا حضرت خاتم‌الانبياء ابوالقاسم محمد9 اولين حرفشان خدا بوده است، اول چيزي هم كه بايد مبلغين به سمع مبارك شما برسانند، خدا است.

در قرآن هم خداي متعال همين امر را به پيامبرش كره است: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ الله الَّتي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ الله ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) [5] .

همان اولي كه پشت سر حضرت آيه‌الله العظمي مدّ ظله العالي نماز خواندم، فيما بين صلاتين به فكر افتادم چي بگويم؟

ديدم مطلب همين است، بايد خدا و خداشناسي و بحث خدا را اول در بين بياورم. در دستوري هم كه به ما داده‌اند كه بخوانيد و از خدا بخواهيد، اين‌طوري گفته‌اند كه بگوئيد: «اللهم عرفني نفسك انك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك» [6] .

آخوند ملا محمد بلخی ميگويد:

عقل اول راند بر عقل دوم   ماهي ار سرگنده گردد ني زدم

از خدا بايد شروع كرد.

فلاسفه يک حرفي ميزنند. گوشه و كنار مجلس بعضي كه اصطلاحات فلسفي را ميدانند هستند و اگر بيشتر شدند من اصطلاحات را بيشتر خواهم گفت، ان‌شاءالله.

فلاسفه ميگويند: «علت حد تام معلول است».

اين اصطلاح فلسفي است، هر كه فلسفه قديم را خوانده باشد، ميفهمد چه ميگويند.

میگویند: «علت حد تام معلول است». ظهور معلول به علت است و معلول حد ناقص و کشف ناقص علت است.

ما معلول را به علت میشناسیم، خود معلول را به علتش میشناسیم، علت را به معلول نمیشناسیم، شناساسس ناقص است.

خدا به اصطلاح فلاسفه، عله العلل است، خدا به اصطلاح قرآن، فاعل و فعّال است. فرق است بین فاعلیت و علیت.

در روزهای آینده اگر خدا خواست و اهلش را دیدم اشاره میکنم.

ظهور فعل به فاعل است، فاعل اَجلي است، ظاهرتر از فعل است، فعل را به فاعل میشناسند. خدا فاعل ممکنات است، خلاق ممکنات است، خلاق انبیاء است، انبیاء را به خدا باید بشناسیم نه خدا را به انبیاء. خدا را به خودش باید شناخت.

آفتاب آمد دلیل آفتاب   گر دلیلت باید از وي رخ متاب

آفتاب را به شمع پیدا نمیکنند. اینها مثالهاي ساده عادي است، میگویم تا بچهها هم بفهمند. شمع را روشن نمیکنند که بگویند میخواهیم با این شمع آفتاب را پیدا کنیم. میگویند: احمق! آفتاب میلیارد درجه از این شمع روشنتر است، با آفتاب شمع را پیدا میکنند نه با شمع و کبریت آفتاب را پیدا کنند.

شمس الوهیت را با نبوت نبي و ولایت ولي، یا برهان فلسفي نمیشود پیدا کرد. شمس الوهیت، آفتاب الهي را به خودش باید شناخت و پیدا کرد و معناي حنیفیت همین است.

چند دقیقه در اطراف این صحبت کنم، عیب ندارد. اهل فضل و کمال که طالب مطلب هستند در شما خیلی هستند، آنها را در بین شما میبینم.

آقایان دانشمندان! محاط هیچ وقت محیط نمیشود و محیط هیچ وقت محاط نمیشود.

یعني چه؟

این شبستان، محاط این مسجد است، این مسجد، محاط باراز است، بازار، محاط تهران است، تهران، محاط ایران است. ایران، تهران را احاطه کرده است، تهران، بازار را احاطه کره است، بازار، مسجد را احاطه کرده است، مسجد، شبستان را احاطه کرده است. این شبستاني که بازار احاطهاش کرده است، خود این شبستان نمیتواند بازار را احاطه کند، این توي بازار است دیگر

نميشود بازار توي اين باشد، بازار در اين نميگنجد، اين در بازار گنجيده است. محيط، محاط نميشود و محاط، محيط نميشود. عقل شما محاط است، خدا محيط است، خداوند به تمام ممكنات احاطه دارد: (وَ اللهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحيطٌ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجيدٌ في لَوْحٍ مَحْفُوظٍ) [7] (فَاللهُ خَيْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمين) [8] در قرآن ميخوانيد. چون محيط است، حافظ است.

همه چيز را خدا در برگرفته است. من باب مثل، الان آفتاب كه در عالم اجسام، يك آيتي از آيات خدا است، نشانه‌اي از نشانههاي حق تعالي است.

«آيه الله» منحصر به علماء نيست، همه موجودات آيه الله هستند. ملتفت باشيد.

و في كل شيء له آيه   تدل علي انه واحد

اين ميكروفن هم «آيه الله» است، اين منبر هم «آيه الله» است، اين سنگها «آيه الله» هستند. در و ديوار و زمين و آسمان و حجر و مدر، هر مخلوقي، آيتي است و نشانه‌اي از آيات و نشانههاي خدا است.

«آيه الله» يعني نشانه خدا. نهايت، نشانه‌ها مختلف است. هر مخلوقي آيتي و نشانه‌اي از نشانههاي خدا است، يكی از آيات بزرگ خدا، آفتاب است، خداوند خودش هم در قرآن مي‌گويد. «الشمس»، «و القمر». ماه و آفتاب دو آيه الله بزرگ هستند.

حالا ما از اين آيت بزرگ، ذو الايه را تشخيص ميدهيم. آفتاب محيط است، آفتاب بر سر همه اين اشياء افتاده و توي دلشان هم رفته و نفوذ كرده است. نهايت، نفود آفتاب را در جگر معادن، ما نميفهميم، و نمي بينيم. اين آفتابي كه محيط بر تمام اين اجسام است، ديگر محاط نميشود.

كره زمين ما يكي از بچههاي آفتاب است، آفتاب يك ننه‌اي است و چند تا بچه دارد. يكی زمين ما است. اين منظومه شمسي ما، يكي از زن‌هاي حامل اين كهكشان است. كهكشان، چندين ميليون خانم دارد كه اين‌ها آبستن هستند و اولاد دارند. يكي از خانم‌ها، خانم آفتاب ما است. شمسی خانم! ايشان چند تا اولاد دارند يكي از آن‌ها زمين ما است. اين زمين يكي از بچههاي اين آفتاب است و به جاذبه آفتاب در فاصله معيني حفظ شده است و دور آفتاب هم ميگردد. آفتاب دور زمين نميگردد. هيئت امروز اين مطلب را ثابت كره است.

به هر حالت، آفتاب احاطه دارد بر كره ما، آفتابي كه احاطه بر كره ما دارد محاط كره ما نميشود، اين كره نميتواند آفتاب را در بر بگيرد، آفتاب اين را در بر گرفته است، اين شمس، «آيه الله» است، اين نشانه خدا است. آفتاب الوهيت، يعني اشراقات هستي، تلولوات وجود بر پيكر ماهيات

ممکنات، همه افتاده و همه را روشن کرده است. نور هستي، از افق غيب الوهيت، لامع و طالع شده و موجودات را هست کرده است، لذا «الله» شده است «نور السموات و الارض».

حالا، اين خدايي که نور جمالش احاطه به تمام ممکنات پيدا کرده است، اين خدا محاط عقل ما نمي‌شود. عقل ما نميتواند خدا را ادراك كند، ادراك يك نحوه احاطه است. عقل کوچولوي ما، اين ذره هبائي، نميتواند به شکم خودش آفتاب الوهيت را بگيرد. لذا همان‌طوري که چشمت خدا را نميبيند، چون خدا برزگـتر از عالم اجسام و بالاتر از عالم اجسام است، به چشم در نميآيد، هرچه هم به چشم درآمد، آن خدا نيست.

از اين‌جا يك نكته‌اي را بگيريد.

پس آن‌که با باد فتقش و آن‌که با بدن لرزانش، ميگويد:

من خدا، من خدا، من خدايم

همان بدنش ميگويد: تو دروغ ميگوئي، چون خدا بدن ندارد.

اين «شيخ نيشابوري» يکي از سلاطين و سرسلسلههاي عرفا و متصوفه دنيا است و آن قدر دهانها را از اسم او پر ميكنند و در نظر بنده يك نيشابوری باقلاخوري است.

«شيخ عطار» در بي‌سرنامهاش ميگويد:

من خدا، من خدا، من خدايم　　　　فارغ از كبر و كين و ريايم

اين که ميگويي من، همين‌که سوراخ بالا و پائين دارد، نفس از پائين مي‌آيد و از سوراخ بالا ميرود، همين دليل بر اين است که او، خدا نيست.

نه مركب بود و جسم، نه مرئي نه محل　　　　بي شريك است و معاني، تو غني دان خالق

جسم و جسماني، بلكه بالاتر، ملكوتي و جبروتي، هر چيزي که ماهيت دارد، او خدا نيست.

پس چشم، خدا را نميبيند. نكته‌اي يادم آمد، براي تفريح شما بگويم.

در مشهد، ما شبهاي سه شنبه در منزل خودمان روضه داشتيم، روضه‌خوان‌ها هم مي‌آمدند. يک روضه‌خوان كوري هم بود، اسمش را نمیآورم شايد مشهدی‌ها بشناسند. مرد عجيبي بود، او در دوازده مقامه موسيقي ايراني تسلط کامل داشت، هم ميخواند و هم ميزد، دوازده مقامه موسيقي را به خوبی می‌دانست. صدايش هم بد نبود، منبری هم بود.

او بواسطه سوء اعمال خود! چون موسيقي، لهو و لعب است.

یک نکته به شما بگويم:

آوازه خواني، خواه دسته جمعي، خواه منفرد، خواه با تار، خواه با پيانو، ويولن، سه تار، نی، ني لبك، با هرچه و بدون هرچه، حرام قطعي است! در مذهب شيعه، هم خواندش و هم شنيدنش، اين آوازهخوانيهاي راديو حرام است، هم خواندنش و هم گوش دادنش، هر دو حرام است.

غنا و تغني؟؟؟ 35:40 در شرع اسلام و مذهب جعفري اثنا عشری، حرام است، هم خواندن آن و هم شنيدن آن.

اين آقاشيخ ميخواند. (ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذينَ أَساؤُا السُّوای أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ الله) [9] ، عاقبت معصيت زياد بدون توبه و بدون پشيماني و بدون استغفار، آدم را از دين بيرون ميكند. اين را بدانيد. معصيت بدون ندامت، معصيت بدون استغفار، معصيت بدون پشيماني، معصيت با جرات بر خدا، عاقبت، آدم را از دين بيرون ميكند، اين آيه قرآن است. (ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذينَ أَساؤُا السُّوای أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ الله) [10] و در اين باره من خيلي‌ها را ديده‌ام كه از دين بيرون رفته‌اند. چون با جرات بر خدا پيدا كرده بوده‌اند. معصيت مكرر مي‌كردند و هيچ باك‌شان هم نبود، گَاَنّ بر خدا هم طلبي دارند.

آن مرد، اين‌طوري بود، چون اين‌طوري بود، به دام صوفی‌ها افتاد.

«حافظ» می‌گويد:

صوفي نهاد دام سر حقه باز كرد ؟؟؟ 37

آي صوفي‌ها دام‌ها دارند، آي دام‌ها دارند، تله‌های ؟؟؟ 37 زيادی دارند، چنان هم اين تلهها پنهان است، مثل آب زير كاه مي‌ماند، يك وقت ميبيني پای تو، داخل تله گير كرد!

ركاب داده، پير دليل، شيخ ارشاد، صاحب تخت، قطب وقت، سوارش شده چهار نعله ميتازد، از شرق به غرب.

از پول و خانه و خانم و هستی خود، از همه چيزش بهره‌برداري ميكند بعد از 30 سال هم يك لگد ميزند، (خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَة ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبين) [11] . او را رها می‌كنند، خيلی دام‌های عجيب.

صد هزار ميليون رحمت بر آخوندهاي شما، آخوندها دامي ندارند، آخوندها خرسواري ندارند، گاهي به آن‌ها مهماني بدهيد و سهم امام به آن‌ها بدهيد. همين.

اما شما نمی‌دانيد، اين رشته طريقت، آه، آه!

من توي آن وادي هم بوده‌ام، همين سوراخ را هم سر زده‌ام، طي كرده‌ام، چنان خر ميكنند، دينشان را ميگيرند، عقيده‌شان را ميگيرند، ناموسشان را ميگيرند، جانشان را می‌گيرند، آه، آه.

از دم در وارد می‌شود، بايد سجده كنی، تا برسد زانوي شيخ ارشاد و پير طريقت ؟؟؟ 38:30

چه زمانی علماي ما اين غلطها را تجويز فرموده‌اند؟

به هر حالت.

او به دام صوفي‌ها افتاد، بندش را باز كردند و خانه خلوت بردند و شكم به شكم او نهادند، متصلش كردند.

اين‌ها رسم آن‌ها است. وقتي ميخواهند كسی را داراي ولايت خاصه بكنند و بيعت خاصه بگيرند، ميگويند: برو حمام، شستشو كن.

شستشويي كن وانگه به خرابات خرام تا نگردد زتو اين ؟؟؟ 39:20 ديو خراب

آلوده‌اي، برو خودت را تميز كن، خودت را صابون بزن، خودت را ملوس كن و بيا. آن وقت برو به اتاق خلوت، همه بندهايت را باز كن، بايد بند و گره‌ای في ما بين مرشد و مسترشد نباشد.

بندت را باز كن، شستشو كرده و خودش را تميز كرده است. در خانه خلوت، بندهايش را باز كند، شكم به شكم پير دليل بگذارد، آن وقت بيعت خاصه بكند، صفاي درويشي كند تا متصل شود، دست در دستش تا دست علي شود.

عبارت‌هاي شيرين و قشنگي دارند!

خلاصه، او را بردند و در رشته فقر داخل كردند، به اصطلاح خودشان در سلسله واردش كردند.

بعد از سه چهار هفته‌اي، چون «ما را هم از اين نمد كلاهي بود»، گفت: بنده را نيز خدا مرگ دهد، ملايم، بنده را نيز خدا مرگ دهد ؟؟؟ 40:20

اين من را اهل دل و حال ديد. يك شب گفت: شيخ محمود!، گفت: ديگر راحت شدم. گفتم چطور؟ گفت: ديشب با خدا حرف زدم، گفتم: با خدا حرف زدي؟ گفت: بله. گفتم: چطوري؟ گفت: ديشب خدا آمد پشت بام خانه من!

خيلي خوبهٔ مبارك است، خدا صدا زد و گفت: بنده جان! گفتم: چي ميگوئي خدا جان؟ گفت: تو چه ميگوئي؟ گفتم: هيچي، تو را ميخواهم، گفت: خوب من آمدم به اين‌جا!

دیگر راحت شدم. (وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقين) [12] كه به همين حرف حضرات متصوفه متوسل ميشوند و مستدل می‌شوند. گفتم: خاك بر سرت، آن خدايي كه بيايد بالاي بام خانه تو، آن شيطان است، خدا نيست، خدا كه آمد و شد جسمیندارد، خدا كه مكان جسمي ندارد.

يك شعر در اوايل طفوليت به ما ياد دادند. خدا رحمت كند پيشينيان ما را، رحمت به معلم باشيها و خانم باجيهاي مكتب‌دار ما.

باز مدينه گفتي و كردي كبابم

اسم فرهنگ و معلم آمد، ياد معلم باشي‌ها و خانم باجيهاي قديم افتادم.

از همان اول كه ما را به مكتب معلم باشي ميبردند، خدا بود و خدا بود و خدا.

همان اول به ما ميگفتند بگو: (هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَليم) [13] اسم «فتاح» و اسم «عليم» خدا را به دهان ما مينهادند. از همان اول اول. بعد هم به ما شعر ياد ميدادند:

پس مبارك بود كه فر ؟؟؟ 42:30 هما   اول كارها بنام خدا

خدا را به زبان ما بچه‌ها ميگذاشتند و ما را به ياد خدا ميانداختند.

درس اول و جزء اول و كلاس اول شروع كه به ما درس ميدادند، عم جزء بود مسلمان‌ها.

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد) [14] بود، (قُلْ يا أَيُّهَا الْكافِرُون) [15] بود، (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاس) [16] بود، حالا، تا كلاس دوازده هم صحبتي از قرآن نيست، در دانشكده هم به سلامتی شما، يك پست براي خواندن قرآن ندارند.

دروغ كه نمي گويم و افترا هم نمي بندم، نصف از شما هم در همين فرهنگ بزرگ شده‌ايد.

چه از خدا در اين فرهنگ آموخته‌ايد؟ باز هم اگر دو تا كلمه از خدا آموخته‌ايد پاي همين منبرها بوده است، توي همين مساجد بود، در محضر همين علما بوده است.

به هر حالت.

يك شعر در معلم باشيها و معلمه‌باجی‌ها به ما ميآموختند كه اين شعر يك دوره مبحث توحيد و عرفان بود:

نه مركب بود و جسم نه مرئي نه محل   بي شرك است و معاني تو غني دان خالق

اين شعر يك دوره، فلسفه الهي در معارف ربوبي است. خدا جسم نميشود، خداوند متجلي از جسم هم نميشود، خدا در قيافه جسم در نميآيد، خدا جوهر نيست، خدا عرض هم نيست، خدا شبيه به ممكنات نيست، خدا نور نيست، خدا نار نيست، هرچه در عالم امكان است، او غير خداست و خدا به صورت او مصور نميشود. آنكه مصور به صورت‌ها ميشود، شيطان است، او روح پليد خودت است و الا خداي متعال مصور به صور نميشود، خداوند متعال مشبه، به شِبه نميشود.

پس خدا، صدايي كه با اين گوش بشنوي ندارد، خدا قيافه‌اي كه با اين چشم ببيني ندارد، خدا بو و رائحه‌اي كه با اين بيني استشمام رائحه او را بكني، ندارد، خدا بدنی و قالبی كه با اين دست بكشی و بدن لطيف و نازكش را لمس كني، ندارد.

همين‌طوري‌كه مدارك ظاهري ما از درك خدا منقطع و محروم و منفصل هستند، مدارك باطني ما هم همين‌طور است. قوه واهمه‌اي داريم، شيطان‌القوی است، شيطان قواي ما، قوه خياليه و واهمه است، قوه واهمه در معاني جزئي و قوه خياليه در صور جزئي. اين دو قوه شب و روز در كار است. در عين اين‌كه شيطان قوا است و ما در دست او ميچرخيم، همين قوه تسليم پيامبر شد كه نقل ميكنند كه پيغمبر فرمودند: «ان شيطاني اسلم علي يدي» [17] . يك چنين حديثي را نقل ميكنند، «العهده علي الراواي»، «علي ما رُوي».

اگر اين حديث از پيغمبر باشد كه پيامبر فرموده است: شيطان من به دست من تسليم شد، شيطان پيامبر كه به دست پيامبر تسليم شده است، قوه واهمه و قوه خياليه است، شيطان قوا است. هزار جور تركيبات مختلف ميكند، هزار جور نقشه‌هاي متفاوت ميريزند، واقعا شيطان قوا است. اگر عقل نباشد، قوه خياليه و واهمه اين عالم را به كلي از هم ميپاشانند. قوه عاقله است كه اين‌ها را ؟؟؟ 47:20

اين قوه واهمه و خياليه ما هم نميتواند خداي متعال را درك كند، چون نه برای خدا، معناي جزئي وهمي و نه صورت جزئي خيالي است، لذا اين دو قوه هم از درك خدا منفصل و منقطع هستند.

برو بالاتر، قوه عاقله.

قوه عاقله كه ادراك كليات ميكند، نميتواند خدا را درک كند، زيرا خدا، خالق عقل است و خدا محيط به عقل است، محيط، محاط نميشود، ظرف، مظروف نميشود و مظروف، ظرف نميشود، بناء علي هذا، قوه عاقله، قوله خياليه، قوه حاسه ظاهريه، همه اين قوا از درك حق تعالی عاجز هستند و عاجز هستند و عاجز.

آن خدايي كه به عقل در آيد، خدا نيست.

آي قربان كلامت بروم علي7! ما با علي ابن ابي طالب7 پسر عمو نيستيم، باحضرت فاروق و حضرت صديق رضي الله عنا جميعا، خداوند از ما راضي باشد، با اين دو بزرگوار هم پدر كشته نيستيم، نه با حضرت فاروق شيخ دوم، نه با حضرت صديق شيخ اول، پدر كشته نيستيم و نه با علي ابن ابي طالب7 پسر عمو.

ما تابع علم و دانش هستيم، ما پيرو قدس و حقيقت و طهارت و پاكي و نيكي باطني هستيم. اين‌ها را در علي7 ميبينيم لذا غلام قنبر علي7 شده‌ايم، در آن دو بزرگوار نميبينيم.

اگر يك سر ناخن از فضائلي را كه قنبر علي7 دارد، ابو بكر و عمر ميداشتند بنده آن‌ها را سجده ميكردم.

؟؟؟ 49:50 شعري گفته است، آن شعر را بخوانم.

ميگويد:

آن‌كه او را بر علي مرتضي7 خواني امير　　خاطرم گر كفش قنبر ميتوان برداشتن

ميگويد: كفش قنبر غلام علي7 را ؟؟؟ 50:20 كنند، آن وقت آمده‌اند اميرالمومنين شده‌اند؟

ما با علی بن ابيطالب7 قوم و خويش نداريم، علي7 اهل عدل است، علي7 اهل عقل است، علي7 اهل حلم است، علي7 اهل علم است، علي7 معصوم است، علي7 طاهر است، علي7 مطهر است، علي7 قديس است، علي7 مقدس است، لذا به او ايمان داريم. علي7 ملا است.

ملا، محبوب است، ملا، مطاع است، ملا، پيشوا است، غير ملا بايد تبعيت ملا را بكند، در اين ترديدي نيست. درست است يا خير؟ علي7 ملا است، از همين كلمه‌اش معلوم مى‌شود:

«كلما ميزتموه باوهامكم في ادق معانيه فهو مخلوق لكم مصنوع مثلكم مردود اليكم» [18]

اين يكي از كلمات سر بست و در بست علي بن ابيطالب7 ما است. يك دنيا معرفت الهي در آن ريخته است.

يک قصه براي شما بگويم و لو به قول فوكوليها در پرانتز و به قول ما جمله مستدركه، بين الهلالين.

يك روزي حضرت خليفه أُولي، خليفه تانيث مجازي دارد، لذا أُولي مى‌گوييم.

حضرت خليفه أُولي، رضي الله عنا جميعا، خدا از ما راضي باشد، بالاي منبر بودند.

این منبر هم آقا، این منبر هم علي7 دیده و هم عمر دیده است، این منبر هم علي7 دیده هم معاویه دیده است.

ان‌شاءالله امام زمان7 بیاید، این منبرها را میسوزاند.

«و لا منبرا الا احرقه» [19]

در آن صلوات مخصوصي که براي حضرت است که از خدا میخواهیم:

خدایا بیاید و چنین کند و چنان کند و میگوئیم: «وَ لَا جُنْداً إِلَّا فَرَّقَهُ وَ لَا مِنْبَراً إِلَّا أَحْرَقَهُ» [20]

همه منبرها را آتش میزند، زیرا که روي این منبرها خراب‌کاري خیلي شده است خیلي.

ممکن است که از منبرها آباداني‌اي هم شده باشد، اما خرابي هم خیلي دارد.

به هر جهت.

یک روزي حضرت خلیفه أُولي رضي الله عنا جمیعا بالاي منبر بودند، جمعیت زیادي هم ریخته بودند پاي منبر، زیاد، يك یهودي وارد مسجد شد.

این یهودي‌ها هم از آن جنس‌ها هستند، در دنیا مثل جنس آن‌ها پیدا نخواهید کرد، خوب آن‌ها فوق‌العاده خوب است و بد آن‌ها هم فوق‌العاده بد است.

یهودي آمد به مسجد و نگاهي کرد و گفت پیامبر شما کجا است؟ گفتند: از دنیا رفته است. گفت: جانشین او کجا است؟ گفتند: همین فردی که بالاي منبر است. گفت: این جانشین پیامبر شما است؟ گفتند: بله.

هر هنر استاد آن معروف شد جان شاگردش بدو موصوف شد

اگر بخواهي کیان و شخصیت و حیثیت و وزن اوستا را بدست بیاوري با شاگردهای خاص‌الخاص او برو رفیق بشو. شاگرد نمونه اوستا است، شاگرد، نشانه استاد است، خلیفه، نشانه مستخلف عنه است، نایب، نشانه منوب عنه است.

گفت خیلي خوب، ما الان پیش این خلیفه پیامبر، نایب پیامبر، شاگرد پیامبر می‌رویم و از راه او بدست میآوریم که آیا این پیغمبر از دنیا رفته، همان است که ما انتظارش را داریم یا غیر او است!

یهود، بواسطه شنیدن پاره‌اي از اخبار و اشارات که در سینه رهبانیین خودشان بود، منتظر طلوع پیامبر بودند، که به همین زودي‌ها از کوه فاران میآید:

«الوه متيمان يابو و قادوش مهر فاران سلاه كسا هشا ميم هود و تهلا تو مالئاه ها آرص» ؟؟؟ 55:10

اين‌ها را حبقوق نبي7 گفته بود و اين‌ها منتظر بودند.

صداي پيغمبر هم بلند شده بود كه يك نفر به نام مقدس الحاج سيد محمد9 آمده است و انقلابي هم راه انداخته و جماعتي هم به او گرويده‌اند. آن وقت يهودياني كه اهل سِر بودند، آمدند تا ببينند آيا اين هماني است كه بشارت داده شده در حبقوق يا غير او است؟

وقتي به او گفتند پيامبر از دنيا رفته است، گفت: خليفه‌اش يا نايبش يا شاگردش كجا است؟ گفتند: اين شيخي است كه بالاي منبر است.

آمد آن‌جا و پرسيد آقا، شما خليفه پيامبر هستيد؟ گفت: بله. ؟؟؟ 56:20

من اگر تابلوي اين‌ها را بخواهم بكشم، شما ؟؟؟ 56:20

يك سالوسهايي بودند.

گفت: بله.

گفت: يك سئوالي دارم.

فرمودند: بپرس.

از اولين مطلبي كه بر هر عاقلي لازم است بداند، سئوال كرد. سوال از ماتحت شستن نكرد كه آيا با آب قليل دو مرتبه بايد شست يا يك مرتبه! سئوال از شك بين دو و سه قبل از اكمال سجدتين يا بعد از اكمال سجدتين نكرد. سئوال از نصاب زكات نكرد. سئوال از عدد ركعات نماز نكرد.

از اولين چيزي كه لازم عقلي بر هر عاقل ذي‌شعوري است و بايد بداند، سئوال كرد. كه اگر اين را كسي ندانست، صفر صفر است. بايد زير خاك دفنش كرد، اصلا اسم آدم نميشود روي او گذاشت. از يك چنين چيزي سئوال كرد.

گفت مسالةٌ. گفت: بپرس. گفت: خدا كجا است؟ خدا كجاست؟ در زمين است يا در آسمان؟

اين سئوالي است كه هر بچه‌اي بايد بداند كه خدا نه روي زمين است و نه توي آسمان است، خدا همه جا هست و هيچ جا نيست، خدا محيط بكل شيء است.

حضرت خليفه بدون تأَمل فرمودند: خدا در آسمان بالاي عرش نشسته است!

دست بی‌بی شما درد نکند با این خدایتان!

يك (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) [21] شنیده است، اما نفهمیده معنای «استوي» چیست؟ «الرحمن» گفته‌اند، نگفته‌اند«الله». نگفته‌اند «جَلَسَ»، نگفته‌اند «قَعَدَ»، او چه میفهمد؟ او نمیفهمد عرش با عین است یا با همزه است!

به هر حالت.

یهودي گفت: خوب، مولانا، اگر خدا در آسمان بالاي عرش نشسته است پس زمین بي‌خدا است!

بله دیگر.

بنده وقتي بالاي منبر آمدم، دیگر پاي منبر نیستم. آن ساعتي که نشسته بودم این‌جا و کنار حاجی اسلامی و دیگران نماز میخواندم، روي منبر دیگر نبودم، حالا که به بالاي منبر آمده‌ام، دیگر آن‌جا نیستم. در يك لحظه نمیشود هم روي منبر باشم و هم روي زمین.

حالا، خدا بالاي عرش نشسته است؟

بله.

پس روي زمین خدا نیست!

حضرت خلیفه عاجز شدند، از جواب عاجر شدند.

ماشاءالله دریاي علم است! بحر بیکران علم هستند!

از جواب عاجز شدند، چسبیدند به دلیل جَهَله. جُهال و نادانان يك دلیل مخصوص دارند، دلیل آن‌ها، چوب و چماق است، دلیل آن‌ها، زندیق و ملعون و ملحد است، این دلیل آن‌ها است.

حضرت خلیفه يك مرتبه فرمودند: آهاي یهودي زندیق، گم شو و از مسجد ما بیرون برو و این حرف‌هاي کفرآمیز را نزن. یهودي هاج و واج شد، گفت: این کیست؟ این چه صیغه‌اي است؟

گفت: شیخنا، مثل آدم يك کلمه سئوال کردم که خدا کجا است؟ گفتي: خدا در بالاي عرش نشسته است.

گفتم: پس زمین خدا ندارد، جواب بده.

برو زندیق، برو ملحد، از مسجد ما خارج شو، که جواب نمي شود.

گفت: فهميدم و به هدفم رسيدم، من ميخواستم ببينم آن مدعي نبوت كه آمده و رفته است، كيست؟ از راه شاگردش فهميدم، از راه نايبش فهميدم.

اگر شما به بازار آهنگرها رفتيد، آنجا رفتيد كه آهنگر نعل خر درست ميكند، اگر به آنجا رفتيد، ميفهميد كه اگر خر داشته باشيد، بايد به آنجا برويد و نعل كنيد. اما اگر ساعت پشت دستی داشتيد براي تعمير آنجا نبايد ببريد، چون نعلچی كه كار ساعت ساز را نميكند، ساعت ساز هم كار نعلچي نميكند.

معلوم می شود آن استادي كه اين آقای شيخ منبری، شاگرد او است، نعلچيگر بوده است. ساعت ساز نبوده است.

گفت: فهميدم، آنكسیكه تو جای او نشستهای، مثل تو بوده است.

آن پيامبري كه ما انتظارش را داشتيم كه ؟؟؟؟؟ 1:02:10 لااله الاالله او، زمين را پر ميكند، آسمان را قداست او ميگيرد. ؟؟؟؟؟ 1:02:30 نور جلال او آسمان را پر ميكند و مي پوشاند.

آنكسیكه تو جانشين او هستي، او نيست. آن پيامبري كه «حبقوق» بشارت داد است، آنكسيكه تو جانشين او هستي، او نيست. خيال ما راحت شد و رفت.

همينطوركه ميرفت، اميرالمومنين7 هم آن طرف نشسته بودند، چند نفري هم دور علي7 بودند، سلمان و ابوذر و مقداد. گروهی بودند و در كنجي نشسته بودند.

گروه مظلومين و گروه غرباء!

حضرت علي7 يهودي را صدا زدند، يهودي هم رو به منبر و پشت به در مسجد داشت ميرفت و طعنه ميزد و میخنديد. آن كسیكه بالاي منبر است چه خري است تا چه برسد به كسانیكه پائين منبر هستند! گفت: اينها ديگر چه كسانی هستند؟ مسخره میكرد.

حضرت علي7 او را صدا كردند ؟؟؟ 1:04:00 پسر عمو بيا! چون آنها فرزندان حضرت يعقوب7 هستند و از طريق حضرت اسحاق7 اينها فرزندان حضرت اسماعيل7 هستند.

گفت: بيا، بيا جلو.

آنكه بالاي منبر چي ميفهمد كه شما چه بفهميد؟

آن يهودی خيال كرده هركس بالاي منبر است، او اعلمالعلماء است و آنهايي هم كه پائين منبر هستند اجهلالجهلاء هستند!

نه بابا، نه، نه.

یهودی بیا دوره آخر الزمان را ببین، پاي منبر، دانشمندان، فضلا، علماء هستند و بالای منبر، منبری چهار تا قارقار یاد گرفته است و قارت و قورت راه میاندازد.

لازم نکرده هرکه بالاي منبر است عالم‌تر از مستمع باشد.

یهودي گفت: او که بالاي منبر بود نتوانست جواب بدهد، چه برسد به تو!

حضرت او را نشاندند و فرمودند: چه پرسيدي؟

گفت: هيچي آقا، رهایم کنید.

راستش را بگو، چي پرسيدي؟

گفت: سئوال کردم خدا کجا است؟

چون:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُه» [22]

اول چيزي که بر هر عاقلي لازم است که بداند، شناسائي خداست و اين هم يکي از صفات و سمات خدای حق تعالي است. گفتم: خدا کجاست؟

گفت: بالای آسمان، روي عرش، آنجا نشسته است.

گفتم: پس زمين خدا ندارد!

چون:

کل جسم له حيز معين کل جسم له شکل معين

اين‌ها در علوم طبيعي روشن و مبرهن است.

خيلي خوب.

تا اين حرف را زدم، گفت برو بيرون، از مسجد ما برو بيرون، اين حرف‌هاي کفرآميز را نزن!

من هم دارم ميروم.

آقا! اين دريا به تلاطم آمد، قربان خاك پايت بروم يا علي7.

من غلامت را غلامم يا امير المومنين7

شان تو بالاتر است از این‌که بگویم غلام تو هستم. غلام غلام تو هستم یا علي7.

من غلامت را غلامم یا امیرالمومنین   آتش عشقت به جانم یا امیرالمومنین

شروع کرد به معارف توحیدي را یکي پس از دیگري بیان کردن.

«ان الله أَین الاین فلا أَین له، ان الله کیف الکیف فلا کیف له» [23]

ای یهودی:

خدا آفریننده مکان است، کسي‌که آفریننده مکان است، در مکان نمیگنجد، مکان ندارد.

خدا آفریننده کیفیات و خصوصیات است، آن‌که کیفیات را شامل: سیاهي و سفیدي ؟؟؟ 1:07:50 بلندي و کوتاهی را که همه کیفیات است، از این کیفیات را آفریده است، خود دیگر از این کیفیات ندارد.

خدا، نه دراز است و نه کوتاه است و نه گرد است و نه پهن است و نه یه گوش است و نه گلوله است و نه سیاه است و نه سفید است و نه شیرین است و نه ترش است، هیچ يك از این کیفیات در خدا راه ندارد.

خدا، آفریننده مکان و زمان است، لذا زمان ندارد.

لامکاني که در او نور خداست   ماضي و مستقبل و حالش کجاست

یهودي دست و پایش را جمع کرد. این آدم غیر او است. توماني نه قران و نه صنار در عقل تفاوت دارند. بین این دو از مغرب تا مشرق تفاوت است.

دست و پایش را جمع کرد.

حضرت شروع به صحبت کردند.

این مطلب که می‌گویم در بحار علامه مجلسي نقل شده است و من از ایشان نقل میکنم. ؟؟؟ 1:09:10

حضرت فرمودند: اگر چیزي در یکي از کتاب‌های شما یهودی‌ها است بگویم، واقعیتش را تصدیق میکني؟ گفت: بله.

فرمودند که روزي موسي بن عمران8 نشسته بود، ملکي بر او نازل شد، سلام کرد. حضرت موسي7 جواب دادند و پرسیدند از کجا میآئي؟ گفت: از شرق از نزد خدا میآیم، فاصله اندك شد.

ملك ديگري آمد و سلام كرد و جواب گرفت، فرمودند از كجا مي‌آئي؟ گفت از غرب ميآيم از نزد خدا. يكي ديگر آمد، از كجا ميآئي؟ گفت از آسمان، از نزد خدا ميآيم، يكي ديگر آمد، از كجا ميآئي؟ گفت: از طبقه هفتم زمين ميآيم، از نزد خدا.

حضرت موسي7 فرمودند: تسبيح و تقديس آن خدايي را كه در هيچ جا مكان ندارد و هيچ مكاني خالي از او نيست. مثل روح تو است و بدن تو.

روح و روان تو، توي ناخن تو نيست، توي رگ تو نيست، مثل مغز قلم، كه در قلم تو است، روح تو آن‌طوری نیست.

اما قلم تو هم از روح خالي نيست. روح در پوست و گوشت و شكم تو نيست، اما شكم و پس و پيش و بالا و پائين و پوست و استخوان همه غرق در روح هستند.

اين هم يكي از آيات خدا است.

حضرت فرمودند: موسي بن عمران8 اين كلمه را گفته است. درست است يا خير؟

گفت: بله، درست است.

فرمود: خدا اين است.

اين كلمات را كه شنيد، گفت اين حرف‌ها را از كجا ميگوئي؟ يا علي7 از كجا ياد گرفته‌اي؟

فرمودند: از پيامبر ياد گرفتهام، گفت پيامبرتان از اين حرف‌ها ميزد؟ گفت: بله، از اين بالاتر است. گفت درست است.

آن‌كه گوينده اين حرف‌ها است، آن پيغمبر است. اين‌ها معارف الهي است.

بعد گفت: حالا من چه كار كنم مسلمان شوم؟

فرمودند: دو تا جمله را بگو تا مسلمان شوي.

گفت چه چیزی بگویم؟

فرمودند بگو: «اشهد ان لا اله الا الله ربی».

خدايا به حق پيامبر زبان ما را دم مرگ، به همين كلمات آشنا بفرما.

ما را با ايمان به مباني اين كلمات از دنيا ببر.

مرد يهودي گفت: «اشهد ان لا اله الا الله».

در گفتن آن عنايتي است كه چون بحث علمي است، به درد اين‌گونه مجالس نميخورد. در گفتن اين كلمه عنايتي است و اول واجبات اسلامي است و همچنين در گفتن كلمه دوم هم عنايتي است و دوم واجب است. كه به گفتن كلمه دوم خون‌ها محفوظ و ناموسها محفوظ و حقوق محفوظ ميشود.

كلمه دوم فرمودند بگو «اشهد ان محمدا رسول الله».

فرمودند: حالا مسلمان شدي.

خوب الحمدلله كه به آن پيامبر برخورد كردم.

ولي يك جمله ديگر گفت كه آن جمله من را كباب كرده است.

زمانی‌كه من طلبه بودم و منبر نميرفتم، وقتي طلبه بودم اين كتاب‌ها را نگاه ميكردم. باور كنيد، همين حديث را در قسمت فتن و محن كتاب بحارالانوار ديدم.به اين‌جا كه رسيدم بي‌محابا اشكم ريخت.

طلبه و گريه كردن! اين معجزه است!

بدانيد، اولا اهل علم كمتر گريه ميكنند چون قلب مبارك ايشان قوي و مثل فولاد است و به اين زودي‌ها تكان نميخورد، لذا از چشم نازنين ايشان هم اشك كم در مي‌آيد.

مطلق اهل علم. تعارف ندارد، خودم هم در مسلك اهل علم هستم. خاصه طلبه، آه، طلبه و گريه كردن! مگر اين‌كه یک دشنه‌ای به قلب او بخورد.

من طلبه بودم، قوي القلب نه قسي القلب. خيلي قلب من قوي بود. در كشتن امام حسين7 كمتر گريه ؟؟؟ 1:14:30 اين عبارت را كه ديدم، دفعتا اشكم روي كتاب ريخت.

آن يهودي خوشحال شد. گفت: الحمدلله رب العالمين. به هدف خودم رسيدم. اين پيامبري كه آمده است همان پيامبري است كه در تورات و در انجيل و كتب انبياء بشارتش را داده‌اند و نشانه او هم ظاهر شده است. از شاگردش فهميدم استاد را.

بعد پرسيد: آقا، چرا تو اين‌جا نشسته‌اي و او بالاي منبر رفته است؟

لقد لحق الاسافل بالاعالي   وماج اللوًم و اختلط النجاد

اين كار جهان چو كعبتين است و چو مرد   نامرد ز مرد ميبرد چه توان كرد

گفت: جاي تو آن بالا است، او كيست كه رفته بالاي منبر و نشسته است؟

يك جمله‌اي فرمودند، قريب به اين عبارت و مضمون كه من بيان ميكنم. كه دل من كباب شد. خلاصه آن جمله اين بود: مسئله ديني‌ات را ياد گرفتي و فهميدي پاشو برو. داخل در سياست نشو! ديگر در اين حرف‌ها دخالت نكن.

برو. كاري به اين كارها نداشته باش.

قربان مظلوميت تو بروم يا علي7.

روز اول مجلس است و روز جمعه است و ما به مسجد پيغمبر رفته‌ايم، آنجا رسيديم به اميرالمومنين7، نميتوانم از علي7 بگذرم، همين جا يك كلمه بگويم:

من ميگويم: ای يهودي، تو خوب روزي آمدي، آمدي مي‌بيني علي7 با يارانش نشسته است.

ای كاش چندي قبل مسجد مي‌آمدي و ميديدي همين آدم با سر برهنه بود، پاي آن منبر او را نگه داشته‌اند، شمشير برهنه بالاي سرش است.

امان.

خيلی‌های شما به اشک آمديد. من هم دلم ميخواهد چشمان شما گريان شود و با چشمان گريان شما، در خانه خدا بروم.

يك نفر نبود بيايد علي7 را از زير دست اين‌ها جدا كند.

ای يهودي! كاش می‌بودي و ميديدي، يك خانم پهلو شكسته!

امان، امان.

از در مسجد وارد شد.

??? 1:18:40

يک كلمه گفت.

سيدها بلند بناليد، در خانه خدا بروم.

من مي خواهم از شما گريه بگيرم، عقيده‌ام اين است، نمك اين مجالس، گريه بر آل محمد: است.

نگهبان اين مجالس، ذكر مصائب آن‌ها و اشك بر مظلوميت آن‌ها می‌باشد.

يک خانمي وارد مسجد شد و از همان در مسجد صدا زد: آهاي پسر ابوقحافه!

يا الله،

این کلمه همه را کباب می‌کند.

حسنین8 هم دنبال این خانم افتاده‌اند.

از همان در مسجد صدا زد: آهاي پسر ابوقحافه!

ميخواهي بچههاي من را يتيم كني؟

ای وای،

1:20:00؟؟؟

به حق صدیقه الطاهره3، و ابیها و بعلها و بنیها،

با چشم‌هاي گریان و رو به قبله،

ده نوبت بلند:

یا الله،

الهنا، به ولاي ولیت امیرالمومنین7 و اولاد معصومین او، همین ساعت، امر ظهور و فرج امام زمان را اصلاح بفرما.

ما را به دیدار و نصرت این بزرگوار سعادتمند فرما.

ما را در خدمتگزاري این برزگوار بیش از پیش موفق و موید بدار.

قلب مبارك آن بزرگوار را از ما راضی و خشنود فرما.

دل ما را از نور ولایتش و محبت او مملو و سرشار فرما.

ما و همه شیعیان، بلکه همه مسلمانان را در ظل هماي حمایت این بزرگوار از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه‌اي حفظ بفرما.

مشکلات ما و همه شیعیان را سهل و آسان گردان.

گرفتاریهاي ما را برطرف بفرما.

بیماران ما را شفاي خیر عطا بفرما.

بیماري نافهمي را از پیر و جوان ما دور گردان.

رفتگان ما را غریق رحمت فرما.

آن‌ها که در این مسجد تو را بندگي کردند، يك يا الله به عنوان عبوديت تو گفته‌اند، يك كلمه، پند و نصيحت ديني، بندگان تو را موعظه كرده‌اند، يك آيه قرآن خواندند و تعليم كردند و از دنيا رفته‌اند. همه آن‌ها را بيامرز.

از ثواب‌هاي ناقص مجلس ما، اجرها و مزدها و ثواب‌های كامل به آن‌ها مرحمت بفرما.

بعد از ما آيندگان را به ياد دعاي خير برای ما بيانداز.

دعاهاي آن‌ها را درباره ما معصيت‌كاران، مستجاب بفرما.

البته آقايان مومنين، اطلاع داريد كه طبق سنوات سابقه، كه بعد از اين منبر هم، منبر جناب مستطاب عدوه‌المتكلمين، دانشمند محترم، جناب آقای ؟؟؟ 1:23:40 فرزند ارجمند مرحوم حجت الاسلام و المسلمين مرحوم حاج ميرزا علی اعلی‌اللهمقامه، بوده است و مومنين بهره‌مند می‌شدند، امسال هم كما فی السابق از ساعت بعد، از بيانات ايشان بمانيد و مستفيض شويد.

خداوند همه گويندگان گذشته ما را رحمت فرمايد.

به گويندگان فعلی ما هم توفيق خدمت بيشتر عطا كند.